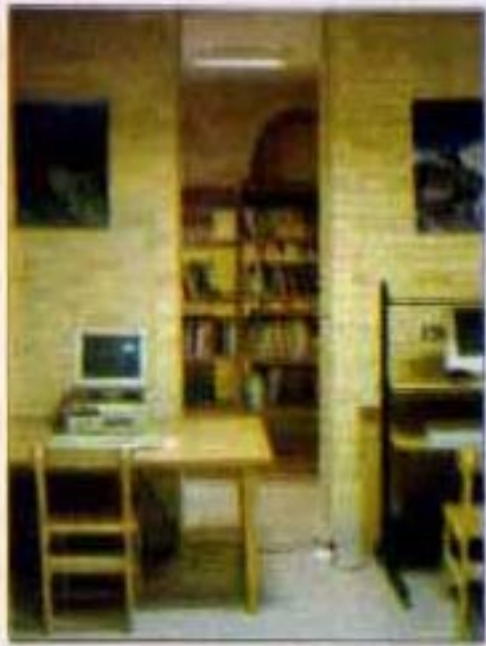




خانه فرهنگ؛ بهره جویی از مشارکتهای داوطلبانه



وامانگاهخانه

کتابخانه، نوساز است، با معماری سنتی، نمای داخلی آن آجری است و قفسه‌های آجری تناسب حسین برانگیزی با مجموعه بنا و فضای روستا دارد. سیستم کتابخانه، قفسه باز است. مراجعه کنندگان می‌توانند خود به سراغ قفسه‌ها بروند و کتاب‌ها را از نزدیک لمس و بررسی کنند. بازار کتابداران راهنمایی بخواهند، به برگه‌دان مراجعه کنند و بازار طریق رایانه، کتاب دلخواه خود را بیابند. کتابخانه سه بخش دارد: مرجع، نشریات و امانت.

بخش مرجع با ۱۲۰ جلد کتاب، روش استفاده از منابع اطلاعاتی را به کودکان و نوجوانان می‌آموزد و آنها را برای انجام پژوهش و فراگیری دانش، تشویق و یاری می‌کند.

بخش امانت هم یک مجموعه کتاب فنی و متنوع دارد. برای کودکان دبستانی، نوجوانان دوره راهنمایی و دبیرستان و بزرگسالان ترمواد با سواد یا سواد با گشایش مهد کودک کتاب‌های مورد نیاز کودکان پیش دبستانی نیز تهیه و به مجموعه افزوده خواهد شد.

شهرداد میرزایی در مورد برنامه‌های این کتابخانه می‌گوید: «باید ایجاد خانه فرهنگ دماب و کتابخانه آن، مافوق مرکزی برای جمع شدن بچه‌ها درست کردیم جایی که با خانه فرق دارد جایی که در عین پیوند با گذشته، نو و امروزی است. یعنی در ابتدا ساختمان و لوازم مورد نیاز فعالیت فرهنگی، به تدریج، فراهم شد، بعد از آن نوبت به فعالیت فرهنگی رسید، که کاری بسیار دشوار است کاری مداوم و بی‌گیر و نیازمند صبر و حوصله. در این بخش ما از NGOهای استان اصفهان کمک گرفتیم. جمعیت دوستاناران کودک و نوجوان» اصفهان از روز بازگشایی خانه فرهنگ دماب به طور مرتب به انجامی روند و با بچه‌ها کار می‌کنند.

میرزایی ما را راهنمایی می‌کند که برای آگاهی از برنامه کار آنها می‌توانیم با خاتم عقیلی در اصفهان، تماس بگیریم. خاتم عقیلی از ارتباط با بچه‌های دماب خیلی راضی است، او می‌گوید: این یک رابطه دو جانبه است. بچه‌ها نیاز به دریافت خدمات فرهنگی دارند و ما نیاز به رابطه با بچه‌ها و یاد گرفتن از آنها، البته از همان اولین روزها، سمت و سوی حرکت ما، در این جهت بود که خود بچه‌های دماب، کتابخانه را اداره کنند.

الان کتابخانه هر روز از ۸ تا ۹ بعد از ظهر باز است، روزهای زوج نوبت دختران است و روزهای فرد نوبت پسران. مجموعه‌سازی و سازماندهی کتابخانه را خانواده معزی (عباسعلی، فرخ‌رو و عاطفه معزی) انجام داده‌اند و اداره آن بر عهده یک خواهر و برادر به نام‌های فاطمه و محمد اعرابی است.

گروه‌های کاری

عقیلی در ادامه می‌گوید: برای ترویج کتابخوانی، عادت به خواندن و ایجاد ارتباط بین مدرسه‌ها و خانه فرهنگ دماب، گروه‌های کاری از خود بچه‌ها برای کتاب خواندن، جمع‌آوری قفسه‌ها، مثل‌ها، سنت‌ها، وازگان گویش دمایی و بالاخره تهیه نشریه دوره‌ای با دبیرانی تشکیل شده است. بچه‌ها گروه گروه

دیگر احساس تعلق به روستا ندارد، در روستا کار نیست، ارزش فرهنگی هم نیست.

در سالهای دهه ۵۰ هنوز بازی‌های محلی در این روستا رواج داشت. در دهه ۶۰ جوانان با ووق خود را سرگرم می‌کردند و الان که دهه ۸۰ است، متأسفانه، برخی از جوانان در خلوت باغ‌ها، یا گوشه اتاق‌های نارنگ، به مواد مخدر رو آورده‌اند. مافکر کردیم باید کاری کرد. اما چه کار، در روستا، کار نیست. ما امکان جذب سرمایه و ایجاد کار در روستا را داشتیم تلاش کردیم، اما به جایی نرسید. بنابراین تصمیم گرفتیم از راه گسترش فرهنگ، هویت گمشده را به روستا بازگردانیم و با تکیه بر گذشته و استفاده از فن آوری امروز، به کمک کتاب و کتابخانه به پرورش دانش‌آموزان و نوجوانانی کمک کنیم که اگر به شهر مهاجرت کردند دست کم، کمترین مهارت‌های لازم برای زندگی را داشته باشند. شهروند درجه دو باشند و در کارها و حاشیه شهرها به کار سیاه روی نیایند و به آنچه نباید، آلوده نشوند. ما باور داشتیم که آینده از آن مردمی است که گذشته خود را می‌شناسند پس خانه فرهنگ دماب را ایجاد کردیم تا این هدف که سطح فرهنگ و آگاهی مردم روستای دماب و سایر روستاهای منطقه را بالا ببریم و با احیای هویت تاریخی و فرهنگی در راه قطع چرخه بدخیم مهاجرت از روستاها بکوشیم و امیدوار باشیم که این کار به عنوان یک الگو مورد توجه قرار گیرد و در برخی از دیگر روستاهای کشور هم اجرا شود.

دماب کجاست؟

دماب با ۱۲۰ نفر جمعیت (۳۷۰ خانوار) در استان اصفهان، شهرستان نجف‌آباد، بخش مهربانش، در منطقه‌ای بین سه شهر نجف‌آباد، گلپایگان و خونسار قرار دارد. خانه فرهنگ دماب، به همت اهالی آن، با هدف بهبود شرایط فرهنگی و احیا و حفظ هویت تاریخی منطقه، در مهرماه ۱۳۸۲ در بخشی از یک قلعه قدیمی به نام قلعه درویش بیک گشایش یافت. این خانه، چهار بخش اصلی دارد: کتابخانه، فیلمخانه، خانه علم و موزه مردم‌شناسی.

موزه مردم‌شناسی

در تالان و رودی، اتاق قدیمی و قسمتی از حیات قلعه، پوشاک، وسایل اندازه‌گیری و روشنی، ابزارهای شکار، دامداری و کشاورزی، لوازم عروس و کودک، انواع قفل و اسناد جمع‌آوری شده از ساکنان روستا به نمایش گذاشته شده است. قدیمی‌ترین وسیله موجود در موزه یک بی‌سوز مربوط به سال ۱۱۱۲ هجری قمری است.

فیلمخانه

فیلمخانه با بهره‌گیری از تلویزیون، ویدئو، ضبط صوت، پخش DVD، فیلم‌های آموزشی و سینمایی، نور کاست و CD در عین بالا بردن سطح فرهنگ از راه‌های جذب مخاطب، بویژه مخاطب کودک و نوجوان، به خانه فرهنگ و کتابخانه دماب است.

خانه علم

وجود وسایل کمک آموزشی همچون میکروسکوپ، مولازها و... در بخش خانه علم، برای دانش‌آموزان و آموزگاران دماب و روستاهای مجاور، امکان آموزش بهتر و آسان‌تر فراهم می‌کند.

بخش رایانه

در این بخش، کودکان و نوجوانان با رایانه و تجهیزات جانبی آن آشنا می‌شوند و از راه اینترنت به آخرین خبرها و یافته‌های علمی جهان، دسترسی می‌یابند.

برداشت، آن را گشود و خواند، سری تکان داده لیختند زده‌نامه را به حاج یارقلی خان برگرداند و گفت: نه... پادشاه نرفته است.

حاج یارقلی خان نامه را خواند:

عموم اهالی دم آب و کدخدای دم آب را اعلام می‌دارم: کسی که می‌آید ابدتشویش نکند و دغدغه به خاطر راه ندهد، مگر اینجا آمده‌ایم چه خدمه‌ای به شمار سیده با وارد آمده است؟ البته آسوده خاطر باشید. امشب را متوقف شده صبح حرکت می‌نمایم کاری هم با هیچ کس نداریم. اگر به اشتباه افتاده‌اید آسوده باشید. هیچ واعه نکند ابد کسی مزاحم شما نخواهد شد.

۲ شهر شوال ۱۳۳۰

گذشته، امروز، آینده

شهرداد میرزایی، مسؤول هماهنگی و یکی از بنیانگذاران خانه فرهنگ دماب با نقل بخش‌هایی از تاریخ سده‌ساله این روستا می‌گوید: یکی از انگیزه‌های ما، برای ایجاد خانه فرهنگ و کتابخانه در دماب همین بود که روستائیان، بویژه بچه‌ها و جوانان، هویت گمشده خود را پیدا کنند. در همین سند که به آن اشاره شد، می‌بینید که فرمانده فوج حکومتی با مردم دماب با چه



خانه فرهنگ دماب می خواهد جوانها، هویت گمشده خود را پیدا کنند

لحن محترمانه‌ای حرف می‌زدند. نامه‌ای دیگر رئیس استیاف اصفهان می‌نویسد: جناب آقای میرزا نصرالله خان (منظور کدخدای وقت دماب است) شرحی را که در موضوع دعوی امیر اکرم بختیاری نوشته بودی واصل گردید... امیر اکرم بختیاری در آن زمان اگر نفر اول قدرت در اصفهان نبوده باشد، نفر دوم بود. ولی کدخدای دماب می‌توانست علیه او طرح دعوا کند و رئیس استیاف استان پاسخ او را با لحن محترمانه می‌داد.

نه اینکه فقط لحن گفت و گو محترمانه باشد؛ به روستایی احترام می‌گذاشتند چون او تولیدکننده بود. ارزش‌هایی در روستا بود که در طول هزاران سال شکل گرفته بود. چگونه تقسیم آب، مشارکت گروهی و وام دادن برای تأمین هزینه‌های مراسم گوناگون، مشارکت اقتصادی، تقسیم کار در دامداری یا کشاورزی و خیلی ارزش‌های دیگر که نشان زندگی هر چند دشوار، اما قوام یافته، با ارزش و منظم در روستا بود. روستایی تولیدکننده بود و مالیات هم می‌پرداخت. بعد از تخریب پول نفت به روستاها، این ارزش‌ها، یکباره کنار گذاشته شد و روستایی آرام آرام به مصرف‌کننده بدل شد. می‌بینید که روستاها از آب، برق جاده آسفالت، تلفن و... برخوردار شدند و مهاجرت از روستا کم شد؛ چرا که برای اینکه روستایی

روز به آخر رسیده بود. در گرگ و میش غروب دیگر همه از کار در کشتزار دست کشیده بودند تا پیش از آن که برده تاریکی فرو افتد، در خانه خود باشند. علی احمد، گله را با شتاب به سوی قلعه می‌راند. می‌دانست وقتی به در قلعه برسد، شهدی صالح بدو بپرازد. مثل تگرگ بدو پراه بر سرش فرو خواهد ریخت. - به روز شد تو منته بچه آدم، دم غروب، گله را بیاری؟

بدون حرف گله را به درون راند و به کمک شهدی صالح رفت. دو مرد، دو تنگ سنگین در را جلو راندند، در بسته شد. شهدی صالح کلون را انداخت. علی احمد چفت را بست و به راه افتاد. شهدی صالح به سراغ تیرهای چوبی رفت. علی احمد لور لور کتان برگشت. تیر چوبی سنگین را بر پشت گرفت و کمک کرد تا شهدی صالح پشت در را محکم کند.

- این تیرهای سنگین را هر شب، هر شب می‌بندی که چی؟ چه خبره؟ قراره قشون شاه حمله کنه؟! - قرار هم باشه، خبر نمی‌کنه، تو کارت را یکن نمی‌خوانی نکن. مجبور نیستی که لازم نکرده کمک کنی. همون نصف شب از صحرا برگرده. - نصف شب؟ می‌تواند هنوز چشم روز... چشم روز؟... و بریند.

شهدی صالح فرصت نیافت بدو سراغ گفتش را تمام کند: صدای گویدن در قلعه، او را و علی احمد لبه حل را بر جا می‌خکوب کرد، هر که بود، محکم و برس خورده می‌گویند... تا شهدی صالح سلاسه‌سلاسه به طرف پلکان برود، علی احمد بالای برج رسیده بود، نگاه کرد، فراموش، افسار اسب در دست با تمام نیرو در آرمی گرفت.

- قشون، قشون، قشون حکومتی... علی احمد فریاد زد: قشون، قشون، قشون حکومتی...

شهدی صالح که به بالای برج رسیده بود، بارنگ پریده به دیوار تکیه داد...

- خدایه خبر بگزارند... پشت اسب پرید و سوی قلعه دیگر ناختم.

شهدی صالح به علی احمد گفت: - بدو، بدو طبل را بزن.

قلعه در چشم بعم زدنی به هم ریخت. حاج یارقلی خان، که طبق توافق نانوشته فرمانده نظامی قلعه به شمار می‌آمد، اینطرف و آنطرف می‌رفت و دستور می‌داد.

- میرزا، تو بر و بالای برج، پشت در را محکم کن... تیرها را بیاورید، آبیاز آب بالای در پر هست؟ ممکن است در را آتش بزنند.

راه بدهید، تنگجی‌ها بیایند بالا، راه بدهید، زنها و بچه‌ها را بر ستید توی خانه‌ها و صدایش در کوش طبل خطر گم می‌شد، اما کسانی که باید: آن را می‌شنیدند و دستورها را اجرا می‌کردند.

میرزا از بالای برج فریاد زد: یک، یک...

حاج یارقلی خان دورین انداخت و به وقت، عدلی طولانی، سوزاری را که به سرعت نزدیک می‌شد، نگرست. بعد، دورین را به کدخدا داد، کدخدا گفت: - دوباره می‌خواهند پیام بدهند ابزارهای غله را باز کنید تا ما مفت مفت بخوریم، هر چه هم باقی ماند، به باغی‌ها بدهیم...

حاج یارقلی خان جواب داد: مگر یادشان رفته باشد که آن بار گلوله توپشان به دیوارهای قلعه کارگر نشد... یک رسید، نامه را تسلیم کرد. نامه را به حاج یارقلی خان رساندند.

او، نامه را به کدخدا داد. کدخدا مهر از نامه

شده اند تا خانه فرهنگ، کانون کار فرهنگی واقعی باشد نه یک محل تشریفاتی. عقلمی روش کار در کتابخانه، را اینطور بیان می کند: گروه مروجین کتابخوانی ما یک هفته ثابت ۶ نفره دارد و تعدادی داوطلب آزاد از اصفهان، بچه های دماب به ۳ گروه سنی تقسیم شده اند: دبستان، راهنمایی و دبیرستان. یعنی سه گروه دختران داریم و سه گروه پسران، هر گروه یک سرگروه و یک نام برای خود انتخاب کرده است، مثل گروه پرند، گروه افرا، گروه دانش پژوهان و...

۶ نفره هفته ثابت مروجین کتابخوانی ما نیز به ۳ گروه دو نفره تقسیم شده اند و هر دو نفر از آنها با یکی از گروه های سنی کار می کنند.

ما هر ماه یک روز جمعه به دماب می رویم، صبح برای پسرها کارگاه داریم، بعد از ظهر برای دخترها. هر گروه با مربی ثابت و افراد داوطلب، که به طور معمول متغیر هستند، کارگاه را برگزار می کند و گزارش کار یک ماهه خود را به بحث و بررسی می گذارد. عقلمی در پاسخ به پرسش ما درباره «کار» گروه ها می گوید: غیر از کتابخوانی، بچه ها کارهای عملی هم دارند مثل جمع آوری قصه، مثل تاریخ روستا، واژگان گویش دمابی، غذاهای محلی و... گروه در هفته چند بار زیر نظر سرگروه در کتابخانه، دور هم جمع می شوند، مطالب جمع آوری شده را دسته بندی می کنند، مقاله می نویسند، مقاله های نوشته شده را ویراستاری می کنند و نشریه خود را می آفرینند.

ارزیابی

وی در پاسخ به ارزیابی نتیجه کار بعد از این نه ماه، می گوید: مهمترین کار ما بدریاشی و ایجاد زمینه برای جلب بچه ها به این مرکز فرهنگی بود، دخترها کمتر در کارگاه شرکت می کنند چون کارگاه



جمعه ها برگزار می شود، پدرها در خانه هستند، گاه مهمان هم دارند و شرکت دخترها در جلسه دشوارتر است. اما گذشته از این امر، دختران بیشتر به کارهای عملی علاقه دارند تا کتاب خواندن، مناسفانه باید گفت با وجود این کتابخانه غنی و متنوع، ماهیوزنه در دختران نه در پسران علاقه و کشش خودجوش برای کتاب خواندن ندیده ایم.

می پرسیم برای حل این مساله چه کرده اند؛ برنامه های کتابخوانی را در اولویت گذاشته ایم. در مورد کتابهایی که بچه ها در طول ماه خوانده اند بحث می کنیم یا از راه های مختلف سعی می کنیم بچه ها را به کتاب علاقه مند کنیم. برای نمونه با بچه ها درباره سفر حرف زدیم. پرسیدیم به کجا سفر کرده اند، بیشتر بچه ها فقط تا اصفهان رفته بودند و

تعداد کمی هم برای زارت به مشهد، تعداد باز هم کمتری در راه سفر به مشهد، شهرهای شمالی را دیده بودند، ما گفتیم خوب، آدم می تواند در خانه خودش هم بنشیند و بر بال های کتاب به سفر برود و همین امر انگیزه خوبی برای بچه ها شده است که با کتاب به سفر بروند. در کارگاه، هر ماه از بچه ها می پرسیم که به چه سفرهایی رفته اند و آنها برای ما از سفرهایشان می گویند.

بخش نمایش هم برای بچه ها خیلی جالب است. وقتی قصه می خوانیم، بچه ها فوری نقش خود را انتخاب و نمایش را اجرا می کنند. نقاشی و قصه نویسی هم از کارهای مورد علاقه بچه ها است. قصه های خیلی قشنگی می نویسند.

نتیجه

عقلمی در مجموع نسبت به مدت زمانی که از آغاز این فعالیت می گذرد از نتیجه راضی است. می گوید: یک روز نزدیک غروب دو پسر با سر و روی خاک آلوده به خانه فرهنگ آمدند تا در کارگاه شرکت کنند، گفتیم: آخر الان که نوبت دخترهاست، چرا صبح نیامدید؟ گفتند صبح گو سفله ها را برای چرا برده بودیم. همین الان الان برگشتیم...

تشکیل گروه بانوان دمابی یکی دیگر از کارهایی است که برای جلب بچه ها به کتابخوانی انجام شده است. تعداد این مادران البته هنوز کم است (۵ نفر) ولی اطمینان داریم که به سرعت زیاد خواهد شد. این گروه با نام «پاور مری» مروج کتابخوانی و دیگر کارهای فرهنگی هستند.

عقلمی به عنوان آخرین نکته می گوید: پیش بینی می کنم گشایش مهدکودک، با کمک مربی های بومی آموزش یافته، گام مهم دیگری در ترویج کتابخوانی باشد. کار را باید از گروه های پیش دبستانی شروع کرد. بچه های این گروه در روستا ۳۸ نفر هستند که از ۱۹ تیر ماه در مهدکودک گرد خواهند آمد.

عقلمی می گوید، کتابخانه خانه فرهنگ دماب یک این نمونه است...

شهر داد میرزایی هم همین نظر را دارد؛ ایجاد خانه فرهنگ دماب رمز بهره جویی از مشارکت های داوطلبانه است. برای ایجاد کتابخانه و موزه، نیاز به امکانات زیادی داشتیم، ما هم چون دیگران، ابتدا از دولت انتظار انجام این کار را داشتیم. اما وقتی تلاش هایمان به نتیجه نرسید دریافتیم که خودمان باید کار را شروع کنیم و کردیم.

منابع مالی

تأمین منابع مالی و انسانی کاری بسیار دشوار بود. ما کار تهیه کتاب را با ۲۰ هزار تومان شروع کردیم و با همیاری فرزندان این روستا که در دیگر شهرها یا کشورهای زندگی می کنند و با کمک دیگر افراد فرهیخته، در دو سال توانستیم دو میلیون تومان جمع آوری کنیم و کار را با همین بودجه در بخشی از زمین یک قلعه قدیمی، اهدایی یکی از افراد خیر روستا شروع کردیم. دو سال دیگر گذشت و ساختمان با بیش از ۱۵ میلیون تومان هزینه به پایان رسید. گردآوری اشیای موزه و تجهیز و ساماندهی کتابخانه هم با کمک مردم انجام شد. در ابتدای کار خیلی ها ما را ناامید می کردند و می گفتند: مگر چند نفر اینجای زندگی می کنند؟ چرا این سرمایه باید اینجا مصرف شود؟ و ما می گفتیم: به دنبال توانمندسازی مردمی هستیم که خودشان بتوانند

نیازهایشان را برآورده کنند، منشأ تولید باشند و توان ساختن داشته باشند. این مهم تنها از راه پرورش یک نسل ممکن است. می دانیم این کار، در هر روستای مشابه با هر تعداد جمعیت می توانست به عنوان الگو اجرا شود. امیدواریم بذری که پاشیده شده است با توجه به همیاری همه انسان های نیک بارور شود و «قاصدک پرچین های دماب» آن را در سراسر ایران بپراکند.

دماب با کشتزارها و باغهای انگور در دامنه جنوبی دالان کوه، در نزدیکی کوه «چقاگندار» با برج ها، قلعه ها و خانه های یک اشکویه، روستایی زیباست که گذر آب از میان و درخت های بلند در دو سوی کوچه باغها بر لطف آن می افزاید. دماب روستایی با پیشینه کهن است. از میان هفت بنای تاریخی با ارزشهای اصیل معماری مرکز ایران که تاکنون در دماب شناسایی شده سه اثر از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است.



بزرگترین قالی جهان به عرض ۳۱ و طول ۴۱ متر به دست چهل زن بافنده در این روستا بافته شد. این زنان هنرمند، در طول چهار سال، ۶۶۰ میلیون خفت در آن قالی زدند. دماب، دارای آب لوله کشی، تلفن، برق و جاده آسفالتی از نجف آباد و گلپایگان است با فاصله صد کیلومتر از اصفهان و امکان ماندن در روستا برای بازدیدکنندگان.

اکنون پس از گشایش خانه فرهنگ، دماب «موزه ای در فضای باز» است که زویدادها و شیوه زندگی در آن ثبت شده تا پیشینه بتواند از دیدن آن لذت ببرد و شاید شی را در زیر آسمان پرستاره آن بگذراند و بسیار چیزها بیاموزد.

در این نوشته از وب گاه خانه فرهنگ دماب به نشانی www.domab.ir استفاده شده است. با سپاس بسیار از آقای شهرداد میرزایی و خانم شهلا صدیقی.

کالاهای علمی - فرهنگی موجود در کتابخانه روستایی دماب

ردیف	مدارک	تعداد	واحد
۱	کتاب فارسی	۵۰۰۰	جلد
۲	کتاب لاتین	۱۰۰	جلد
۳	کتاب مرجع	۱۲۰	جلد
۴	نشریات	۱۰	عنوان
۵	نقشه فارسی	۲۵	برگ
۶	نوار کاست	۵۰	عدد
۷	لوح فشرده	۱۵	عدد
۸	فیلم	۱۵	حلقه
۹	مولاز	۱۰	عدد
۱۰	کره جغرافیایی	۱	عدد
۱۱	میکروسکوپ	۲	دستگاه